تو آغاز هر گفتگوی منی

نوشتارهای تحلیلی-انتقادی
درمورد ایران ۲۰۳۵

دکترمحسن طاهری
آینده‌پژوه و عضو هیات علمی دانشگاه اصفهان



بر خلاف بسیاری از اسناد بالادستی ملی و سازمانی که شما در میان انبوهی از محتواهای مهمل و پوچ باید با چشم مسلح دنبال ذره‌ای دانش و شاید اندکی بینش پیرامون آینده باشی، این گزارش خط به خطش خواندنی و آگاهی‌بخش است.

خواندنی است چون نه مدعی جهان شمولی است و نه مدعی زمان‌آگاهی و آگاهی‌بخش است چون بر مبنای اجماع نظر کسانی نوشته شده است که هر کدام در مختصات موضوعی که اظهار نظر کرده‌اند، معرفت و شناخت دارند.

اما فارغ از کلیت منسجم، آموزنده و الهام‌بخش این گزارش، به نظر من جذاب‌ترین بخش این گزارش و آنجایی که باید به قول عادل فردوسی‌پور بگوییم: ما چقدر خوبیم؛ (از این منظر که به این نتیجه شگرف رسیده‌ایم)، در صفحات ۴۱ تا ۴۷ آمده‌اند. هفت صفحه در مورد اینکه ما چگونه خالق آینده‌ای بهتر باشیم، که بسیار بسیار بیش از مثنوی‌های هفتاد من در مورد ما چگونه ما شدیم، راهگشا و مورد نیاز جامعه است.

ما چقدر خوبیم که اندیشه‌ورزان ما پیش و بیش از نیاز به اصلاحات اجتماعی در مواردی مانند قانون کار و بیمه یا توانمندسازی زنان یا سالمندی مؤثر یا سیاست جمعیتی نوین و یا حتی حمایت از جامعه مدنی که از این قبیل مشکلات در کشکول هر منتقد و برنامه هر مدعی اصلاحاتی می‌بینیم و می‌شنویم، روی یک مسئله بسیار مهم دست گذاشته است که بدون آن هیچ اصلاح دیگری دوام و اثر نخواهد داشت.

چه اصلاحی؟ به صفحه ۴۴ مراجعه کنید. کدام اصلاح از نظر فوریت و منفعت در این گزارش بالاترین امتیاز را در مجموع از نظر خبرگان گرفته است: **طراحی مجدد محتوای آموزش پایه و پرداختن به سواد و مهارت نسل جدید.**

زیبایی این ترکیب که من را به عنوان یک آینده پژوه به وجد می‌آورد، این است که این موضوع که اساساً سرمایه‌گذاری روی آن استواری راهبردی و آینده‌اندیشی می‌خواهد و احتمالاً ثمره‌اش را ۲۰ تا ۳۰ سال بعد خواهیم دید، همین امروز و همین حالا در ایران ۱۴۰۵، فوریت پیدا کرده است و از نظر خبرگان بیش از هر گزینه‌ای منفعت خواهد ساخت.

در مورد چرایی این گزاره یعنی بازاندیشی در محتوای (نه صرفاً فرم) آموزش پایه و رفتن به سمت مهارت‌های آینده‌گرا شکی نیست، اما در مورد چگونگی آن گاو نر می‌خواهد و مرد کهن. زیرا تغییر نظام آموزش پایه با وجود اینکه تقریباً همه آحاد جامعه هر کدام به نوعی و از دریچه ذهن خودشان بر ناکارآمدی نظام موجود معترف‌اند، کاری سخت است.

تغییر یکی از قدیمی‌ترین و دست‌نخورده‌ترین نهادها یعنی نهاد آموزش با همه ارکانش از کالبد مدرسه تا استانداردهای زنگارگرفته صنعتی و محتواهای غبارگرفته، سخت است. اما اگر همه جانبه به آن نگاه کنیم، انجام این تغییر در برخی جهات حتی هموارتر از اصلاحات اقتصادی و سیاسی مطرح شده در این گزارش است. تدوین محتوا برای آموزش پایه، نیاز خاصی به ارتباطات با بیرون ندارد، فناوری رکن اساسی و لازم آن نیست و بیش از هر چیزی ترکیبی از خلاقیت، آینده‌نگری، مداومت در اجرا و ارزیابی و بهبود مستمر است و شاید مهمتر اینکه می‌تواند از جمله تغییرات از پایین به بالا، بدون نیاز به دخالت و یا حمایت‌های حاکمیتی باشد.

آخرین نکته اینکه اصلاح آموزش، برخلاف بسیاری از اصلاحات بزرگ، لزوماً نیازمند اصلاح همه چیز نیست و ما برای شروع آن تقریباً همه چیز داریم، اما در بلندمدت می‌تواند مبنای بسیاری از تغییراتی باشد که حاصل جمع‌شان خیر و منفعت ملی است.

من با خواندن این گزارش دو کار در حد وسع اندک خویش خواهم کرد. یکی ترویج کلیت این گزارش در هر سطحی در کشور و یکی پرداختن به مسیر اصلاح آموزش پایه که از چندین سال پیش شروع کردم و حالا برای ادامه کار انرژی بسیار بیشتری گرفتم.

به امید سربلندی کشور پرافتخار ایران

دکترسیدهادی‌سجادی
ازمدیران‌باسابقه‌ومتخصص‌فضای‌مجازی
بازگشت‌ازراه‌حل‌های‌بلوکی‌به‌راه‌حل‌های‌خوارزمی



۱- آیا برنامه کشور فقط از منظر و نگاه نخبگان قابل احصا است؟ آیا صرفاً اتکا به نظر نخبگانی کفایت می‌کند؟ البته می‌شود گفت برنامه توسعه کشور از منظر تحلیل نخبگانی که آن وقت محدوده پژوهش را مشخص می‌کند و اشکالی وارد نیست. در این صورت تشکیک در جامع بودن آن مجاز است.

۲- در حوزه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و .. تعدادی مسئله اولویت‌دار و راه‌حل‌ها داده شده است. اگر همین پروژه توسط فرد دیگری و جامعه نخبگانی دیگری انجام شود، ممکن است مسائل اولویت‌دار و راه‌حل‌های دیگری ارائه شود. چطور می‌شود در مورد بهترین روش و بهترین پژوهش در این زمینه ارجاع داد؟ آیا بسته به علائق سیاسی و نوع نگاه به مقولات اقتصادی این موضوع قابل تحلیل خواهد بود؟ اگر هر راه‌حل به صورت سیستمی و الگوریتمی تبیین شود آن وقت می‌شود عیب‌یابی کرد و نیز توان و قدرت روش را سنجید.

۳- آیا شواهدی بر اتقان نتایج پژوهش قابل ارائه است؟ آیا نمونه‌های خارجی و مدل‌های مواجهه و برنامه‌های توسعه آنها دیده شده است؟

۴- متن مملو از توصیه‌های اجرایی و اقدام در سیلوها و بلوک‌های مختلف است. فلان کار بشود، بهمان کار بشود. در برنامه‌های توسعه کشور و دستگاه‌های اجرایی نیز هر چند سال

مجموعه‌ای از این اولویت‌ها و موارد جالب پیشنهاد می‌شود. دریغ از اجرای اندکی از آنها. شما نیز اگر بر این منوال بروید همان خواهد شد. هر دولتی به محض استقرار کار خودش را می‌کند. مشکل کجاست؟ نیازهای روزمره کشور و عدم پیش‌بینی تحولات و گرفتار شدن در مشکلات جدید که هر چند وقت به وجود می‌آید. مثلاً شما ببینید برای سوخت شعارهای خوبی مثل بهینه شدن، عادلانه شدن، کاهش مصرف و ... داده می‌شود و در تمام برنامه‌های توسعه‌ای کشور مطرح می‌شود. چرا جواب نداده است؟ حتی شما نیز نتوانستید یک مورد از این نوع مسائل را حل کنید. به جای گفتن توصیه‌های کلی باید الگوریتم اجرایی داد که همه مسائل را دید. شما نیز چنین نکردید. من جای شما بودم ده تا کلان مسئله را انتخاب و راه‌حل جامع و الگوریتمی برای آنها می‌دادم مثل بنزین، جمعیت، آموزش، محیط زیست. باید یکی یکی آنها را انتخاب کرد و نگاه‌های موجود به آنها در اسناد و برنامه‌ها را بررسی کرد و از نخبگان برای ارائه راه‌حل جامع و الگوریتمی استفاده کرد. مثلاً در راه‌حل باید گفته شود اگر دست روی فلان موضوع بگذاریم و این‌طوری کنیم به کجاها فشار می‌آید و فشار آنها را چگونه مدیریت کنیم. به چه قوانینی نیاز است، کدام قوانین باید حذف شود، کدام نهاد باید اضافه شود. چه فراروندی باید تدوین و اجرا شود. برنامه فعلی برای سخنرانی کاندیداها خوب است و همین‌طور نوشتن و تصویب برنامه‌ها. باید فراروند و الگوریتم برای حل هر مسئله در متون شما تدوین شود و تصویر شود، البته برای هر مسئله مهم تا اجرای آنها در چشم یک مدیر تصویر شود که بیخودی شعار ندهد و اگر می‌خواهد آن کار را شعار بدهد، به همه جوانب آن بیاندیشد. در کشورهای دیگر نیز همین‌گونه است که شما نوشتید ولی باید دید چرا مدل اجرای آنها تا حدی جلو می‌رود ولی البته در آن کشورها نیز تا حدودی این شیوه برنامه‌ریزی شعاری است و چندان موفق نمی‌شود. مدتی است اینجانب به بیهوده بودن این روش فکر می‌کنم.

۵- اما در مورد فناوری: در مورد فناوری‌ها اساساً باید دید ما چه مزیت‌های نسبی داریم. آیا ما در هوش مصنوعی می‌توانیم؟ قدرت محاسبه و رایانش مجال رقابت واقعی به ما نمی‌دهد. ما در عمق همان‌طور که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای روزی فرمودند آیا می‌توانیم؟ قدرت

واکشی داده‌های جهانی، انبارش آنها، پردازش آنها، مدل‌سازی ریاضی آنها نشان می‌دهد ما فقط در یک سطوح کاربردی می‌توانیم کار کنیم و قدرت دست دیگران است. پس مزیت رقابتی نداریم و فقط استفاده‌کننده هستیم. آینده و چشم‌انداز توسعه مبتنی بر فناوری بر سه عنصر اتم، رایانه و ژن بنا می‌شود. فقط دسته‌ای از کشورها می‌توانند روی عمق این‌ها کار کنند. بقیه فقط به کاربردهای این سه موضوع قادرند. به جای گفتن عبارت کلی هوش مصنوعی، باید لایه‌های واقعی امکان کار و توسعه مبتنی بر هوش تمرکز کرد و جامعه را به آن سمت رهنمون شد. همین‌طور برای ژن و اتم. ارائه توصیه‌های کلی و در حد عنوان مانند اولویت هوش مصنوعی هیچ کمکی نمی‌کند و همان‌قدر برنامه‌ریزان ما از آن می‌دانند و می‌گویند که کارشناسان صدا و سیما به آن توصیه می‌کنند. یک نمونه از صحبت‌های یک مهمان صدا و سیما که از قضا خود را متخصص هوش مصنوعی نیز می‌داند را برای شما می‌فرستم.

پیشنهاد می‌کنم علاوه بر اسناد این طرح، چند سند مبتنی بر راه‌حل سیستمی و الگوریتمی برای چند موضوع و چالش مهم کشور ارائه کنید. بنزین، جمعیت، محیط زیست ... (کجایی خوارزمی). امیدوارم که طراحان طرح ایران ۲۰۳۵ از سردگویی و زبان تند ما دلخور نشوند. همع این نقدها از سر اهمیت و ارادات است.

دکتر بهروز ملکی
اقتصاددان و مشاور وزیر راه و شهرسازی



طرح ایران ۲۰۳۵ را باید بیش از آنکه فهرستی دیگر از آرزوهای توسعه‌ای تلقی کرد، تلاشی ارزشمند برای خروج از پراکندگی سیاستی و حرکت به سوی انتخاب‌های راهبردی دانست. مهم‌ترین تمایز این مطالعه، پذیرش صریح منطق کمیابی و ضرورت انتخاب است: از میان گزینه‌های متعدد، از خبرگان خواسته شده است تنها چند اولویت را برگزینند و میان منفعت و فوریت نیز تمایز قائل شوند. این رویکرد، به ویژه در شرایطی که اسناد توسعه‌ای غالباً دچار انباشت اهداف و سیاست‌ها می‌شوند، امتیازی جدی است.

با این همه، پس از پرسش چه باید کرد؟ پرسش اساسی‌تر این است که این اصلاحات، در بستر موجودِ منافع، انگیزه‌ها و ترتیبات نهادی، از چه مسیر و با چه سازوکارهایی قابلیت تحقق و اجرا خواهند یافت؟ طرح در تشخیص برخی اصلاحات نهادی دقیق است و چنان‌که خود گزارش نیز تأکید می‌کند، آنها را اجزای یک معماری نهادی واحد می‌داند. با این حال، بسیاری از این اصلاحات صرفاً تصمیمات فنی نیستند؛ بلکه با توزیع رانت، قدرت، مالکیت و فرصت میان گروه‌های ذی‌نفع ارتباط دارند. کنترل کسری بودجه، اصلاح انرژی، حذف ارز چندنرخی، اصلاح نظام بانکی یا خروج نهادهای قدرتمند از بنگاه‌داری، همگی آثار توزیعی دارند و بالطبع، هزینه‌ها و منافع متفاوتی برای گروه‌های مختلف ایجاد می‌کنند. بنابراین اجماع نخبگان، هرچند شرطی مهم است، لزوماً به معنای اجماع سیاسی و اجتماعی بر سر نحوه اجرای اصلاحات نیست. چالش اصلی آن است که انتخاب راهبرد با قابلیت اجرای راهبرد یکی انگاشته نشود.

از این منظر، پیشنهاد می‌شود در این مرحله یا در مرحله بعد، لایه‌ای مکمل با عنوان اقتصاد سیاسی گذار به طرح افزوده شود. در این چارچوب، برای هر اولویت باید ذی‌نفعان، ائتلاف‌های موافق و مخالف، هزینه‌های توزیعی، بازندگان و برندگان کوتاه‌مدت و بلندمدت و نیز سازوکارهای جبران شناسایی شوند.

به بیان دیگر، گام بعدی ایران ۲۰۳۵ باید تبدیل اولویت‌ها به یک نظریه تغییر باشد: از وضع موجود، از مسیر کدام اصلاحات نهادی، با اتکا به کدام ظرفیت‌ها و ائتلاف‌های اجتماعی، و با پذیرش یا مدیریت کدام هزینه‌های گذار، می‌توان به وضعیت مطلوب رسید. عرصه حکمرانی، محل تقاطع مطلوبات و مقدورات است. از این رو، ارزش‌افزوده و ماندگاری نسخه بعدی در آن خواهد بود که نشان دهد چگونه می‌توان میان آنچه برای ایران مطلوب است و آنچه در ساختار واقعی منافع و نهادها مقدور است پلی معتبر، تدریجی و قابل اجرا ساخت.

دکترمحمدجوادساکت
دانش‌آموخته‌سیاست‌گذاری‌انرژی،خبره‌حوزه‌پتروشیمی



ضمن قدردانی از زحمات جنابعالی و تیم محترم، با اینکه اطمینان دارم که خبرگان انتخاب شده در این کار احتمالاً جزء بهترین‌های کشور هستند، اما بنده اعتقاد دارم حقیقت لزوماً میانگین عقاید متخصصان نیست. در نتیجه احتمالاً بعضی از نظرات خبرگان در این کار نزدیک‌تر به صحت و بعضی نزدیک‌تر به بطلان بوده است. مخصوصاً که در مورد یک کشور در یک زمان خاص بوده است. یعنی ممکن است فلان رویکرد توسعه فلان خبره برای یک کشور در یک زمان خاص درست بوده باشد اما برای ایران در سال ۱۴۰۵ خیر (اجماع روی کنترل کسری بودجه در صفحه ۳۶ گزارش و همچنین اجماع روی حل و فصل اختلافات با آمریکا در صفحه ۵۷ گزارش توسط خبرگان، مصداق همین موضوع است).

توسعه و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های لجستیکی در زنجیره‌های تأمین کالا و انرژی جز با سرمایه‌گذاری از بزرگترین بخش اقتصاد ایران یعنی بخش انرژی ممکن نیست. پس شاید عملاً دو گزینه‌ای که مورد اختلاف خبرگان هست، یکی باشد. ضمن اینکه هاب شدن در یک طیف کلان از سطح صرف ترانزیت تا بخشی از زنجیره ارزش شدن و حتی ایجاد تعاملات و ارتباطات مردمی کریدورها، گسترده شده است. در نتیجه از آنجا که انرژی خود یکی از نهاده‌های تولید است، به‌کارگیری هوشمندانه مزیت‌های نسبی در حوزه انرژی کشور، لازمه قرار گرفتن در کریدورها و زنجیره‌های تأمین لجستیکی از سطح ترانزیت تا سطح تولید است.

دولت‌ها شاید فقط بتوانند ۱۰ درصد از درآمدهای خود را چشم‌پوشی کنند تا صرف تقویت بخش‌های هدف نمایند. این بخش از درآمدهای دولت در گذشته عمدتاً صرف حمایت از صنایع سنگین شده است و لازم است ضمن یک گردش محتاطانه و هوشمندانه، این حمایت‌ها به صنایع دیگری متناسب با نیازهای روز ایران و جهان منتقل شود. قطعاً حوزه کریدورها از جمله حوزه‌های حیاتی برای تقویت نقش ایران در زنجیره‌های جهانی هستند. قاعدتاً در بلندمدت صنایع پیشرفته‌تر نیز مورد حمایت بیشتر قرار خواهند گرفت و حمایت‌ها از حوزه کریدوری نیز رفته رفته منتقل خواهد شد.

از آنجا که حکمرانی جز با ایجاد رفاه محقق نمی‌شود و آن نیز جز با ایجاد رشد اقتصادی قابل دستیابی نیست، مسئله تولید و توجه به آن برای ارتقای ایران کاملاً مشهود است. از آنجا که تولید به معنای تولید صنعتی می‌تواند واقعاً تحول اقتصادی ایجاد کند، در نتیجه اتخاذ سیاست صنعتی مناسب و هوشمندانه کاملاً بدیهی است. چون تولید کالای صنعتی بدون صادرات (یعنی رقابت‌پذیری در سطح بین‌المللی) امری کم‌فایده است، در نتیجه مسئله توسعه و رفاه به سرعت به حوزه سیاست خارجی متصل می‌شود. به صورت معکوس نیز در عصر حاضر روابط سیاسی در نظام بین‌المللی کاملاً بر مداخلات دولت در حوزه‌های پولی و اقتصادی مؤثر است. ایجاد جایگاه مناسب و مستقل در جهان چندقطبی فعلی برای زمینه‌سازی توسعه و رفاه، امری ضروری است که الزاماً از مسیر تنش‌زدایی دیپلماتیک نمی‌گذرد بلکه با اهرم‌های قیمتی و تعریف پرونده‌های دوسویه راهبردی با کشورهای مختلف قابل تحقق است.

من تصور می‌کنم یکی از مهم‌ترین مسائل ایران عدم وجود اجماع بین نخبگان نیست بلکه عدم همسویی انگیزه‌هاست که هر کدام راه مسیر پرمنفعت‌تر کشانده است و اگر این منافع توسط کنشگران مرزی یا روندهای محیطی، همسو گردد می‌تواند زمینه‌ساز تحولات نهادی و حرکت به سوی نظم دسترسی باز [مراجعه شود به آرای داگلاس نورث برنده جایزه نوبل] شود.

شایان ذکر است که غالب تجربه زیسته کشورهای دنیا نشان از تقدم توسعه سیاسی و اجتماعی بر توسعه اقتصادی ندارد و از آنجا که مشکل فعلی کشور، عدم رشد و توسعه اقتصادی است، اولویت دادن به توسعه اجتماعی و سیاسی می‌تواند از سرعت توسعه اقتصادی بکاهد. به همین دلیل پیگیری گذارهایی نظیر دولت مبهم به دولت شیشه‌ای، سرعت رشد اقتصادی را خواهد کاست.

دکتر یلدا امیری
سیاست‌پژوه، دانش‌آموخته دانشگاه نورث ایسترن آمریکا



یکی از مهم‌ترین پرسش‌های توسعه ایران تا افق ۲۰۳۵ این است که چگونه می‌توان از اقتصادی متکی به منابع طبیعی و انرژی ارزان، به اقتصادی مبتنی بر **بهره‌وری، سرمایه انسانی و فناوری** گذار کرد. ایران با وجود برخورداری از ذخایر طبیعی گسترده، نیروی انسانی تحصیل‌کرده، موقعیت جغرافیایی ممتاز و بازار داخلی بزرگ، همچنان با چالش‌هایی مانند شدت بالای مصرف انرژی، بهره‌وری پایین و استفاده کم‌بازده از منابع روبه‌رو است. طی حدود چهار دهه و نیم، مصرف انرژی سرانه در ایران تقریباً ۳.۸ برابر شده، در حالی که تولید ناخالص داخلی واقعی سرانه تنها حدود ۱.۵ برابر افزایش یافته است. حتی مصرف واقعی خانوار به ازای هر نفر نیز فقط حدود ۴۴ درصد رشد کرده است. این ارقام نشان می‌دهد که افزایش گسترده دسترسی و مصرف انرژی به همان نسبت به افزایش تولید، درآمد و رفاه سرانه تبدیل نشده است. بنابراین مسئله توسعه ایران صرفاً به ناترازی انرژی محدود نمی‌شود، بلکه به پایین بودن ارزش اقتصادی و رفاه ایجادشده به ازای مصرف منابع مربوط است. در چنین شرایطی، رشد اقتصادی بالاتر، اگر بر همان الگوی تاریخی مصرف انرژی استوار باشد، می‌تواند خود ناترازی‌های موجود را تشدید کند. در حوزه سرمایه انسانی نیز تناقض مشابهی دیده می‌شود. ایران در کاهش نابرابری در دسترسی به آموزش و سلامت پیشرفت قابل توجهی داشته است، اما این برابری نسبی در قابلیت‌های انسانی

به برابری در فرصت‌های اقتصادی، اشتغال و درآمد تبدیل نشده است. به بیان دیگر، کشور در **توزیع قابلیت‌ها موفق‌تر از توزیع فرصت‌های اقتصادی** بوده است. افزایش سطح آموزش و سلامت نیز به اندازه کافی به بهره‌وری، اشتغال مولد و درآمد بالاتر منجر نشده است. بنابراین چالش اصلی ایران نه صرفاً کمبود انرژی یا کمبود سرمایه انسانی، بلکه ضعف سازوکارهایی است که باید منابع طبیعی و سرمایه انسانی را به **بهره‌وری، ارزش افزوده، درآمد و رفاه گسترده** تبدیل کنند. گذار توسعه‌ای ایران تا ۲۰۳۵ نیازمند اصلاح همین سازوکارهاست.

دکترمجیدبهستانی
دکترای روابط بین‌الملل، مدرس دانشگاه



گزارش ایران ۲۰۳۵ چند ضلعی است و حتماً می‌تواند بستر گفتگوی چالشی برای اندیشمندان فراهم کند. این گفتگو مسیر راه آینده می‌تواند باشد. نگاه من به این گزارش این است که واقعیت‌ها چندان نمی‌تواند چارچوب‌های شناختی را تحت تأثیر قرار دهد. البته روشن نیست که مدیران این پروژه آیا به جهت ایدئولوژیک توزیع برابر داشتند تا گزارش کمترین سوگیری را داشته باشد؟ فرض می‌گیرم آری! پس خروجی نشان می‌دهد غلبه نگاه نخبگان ایرانی به سمت سیاست خارجی توسعه‌گرا موسوم به مکتب نیاوران است. این نگاه از دهه شصت آرام آرام جوانه زد و در دولت هاشمی بالنده گردید. نویسندگان این منظر، اصالت اقتصادی با رویکرد جهانی شدن‌اند: هر چه بیشتر در مدارهای جهانی، سیاست خارجی آن کشور نرمال‌تر، سپس توسعه‌یافته‌تر، و بالتبع، ارتقاء امنیت ملی. پس به جای نگرانی‌های امنیتی به عنوان علت، با چرخیدن موتور توسعه، امنیت معلول خواهد شد. این نگاه بر تمام سال‌های دولت‌های هاشمی، خاتمی، روحانی و پزشکیان سایه انداخته بود.

حالا تاریخ نزدیک سیاست خارجی ج.ا. ایران مشحون از ناکامی عشق‌های یک‌طرفه در پرونده‌های سال‌های تنش‌زدایی، پرونده هسته‌ای، مورد خاص برجام، همکاری‌های در افغانستان و عراق و مورد اخیر تفاهم‌نامه اسلام‌آباد می‌باشد. طرفه اینکه حتی یک سال جنگ مستقیم، ادامه‌دار و فزاینده آمریکا علیه ایران در تمام ابعاد و جزئیات آن، گویا هیچ تأثیری بر نسخه درمانی این گروه از نویسندگان نداشته است. یعنی اگر این سئوالات سی سال قبل پرسیده می‌شد باز همین جواب‌ها، کم و بیش، داده می‌شد.

شاید تأمل در این کلیشه‌های صلب توسعه در ایران مقدم بر نسخه‌های آینده‌پژوهانه باشد.

فائزه نصرالهی
کارشناس ارشد مدیریت، مدیریت استراتژیک



چند تأمل بر طرح ایران ۲۰۳۵ از انتخاب اولویت‌ها تا معماری تحقق:

پیش از هر چیز لازم می‌دانم از تیم تدوین ایران ۲۰۳۵ برای شکل‌دادن به چنین گفت‌وگویی تشکر کنم. تلاش برای جمع‌کردن دیدگاه‌های خبرگان و مجبورکردن ما به مواجهه با مسئله دشوار انتخاب در شرایطی که معمولاً اسناد توسعه‌ای ما با فهرست‌های بلندبالایی از اهداف، آرزوها و اولویت‌ها مواجه‌اند، به‌خودی‌خود ارزشمند است. به ویژه آنکه خود گزارش نیز صریحاً به یکی از مسائل بنیادین توسعه ایران، یعنی فقدان اجماع میان نخبگان و دشواری تبدیل دیدگاه‌های پراکنده به یک راهبرد منسجم، اشاره می‌کند.

من خودم را صاحب‌نظر این حوزه نمی‌دانم و تجربه‌ام در مقایسه با افرادی که در تدوین یا پاسخ‌گویی به این گزارش مشارکت داشته‌اند محدود است. با این حال، در چند سال گذشته تلاش کرده‌ام در کنار تجربه حرفه‌ای‌ام، مطالعات منظم‌تری در حوزه توسعه، توسعه منطقه‌ای و سرزمینی داشته باشم و در این مسیر اسناد بالادستی، طرح‌های جامع و برنامه‌های توسعه متعددی را مطالعه کرده‌ام. بخشی از تجربه کاری من نیز در پروژه‌های توسعه سرزمینی، از جمله در محدوده مکران و مناطق آزاد، شکل گرفته است؛ تجربه‌ای که بیش از هر چیز مرا با فاصله میان طرح و تحقق، و میان انتخاب راهبردی و ظرفیت اجرای آن درگیر کرده است.

از همین زاویه، نخستین نکته‌ای که هنگام مطالعه گزارش برای من شکل گرفت، به خود عنوان ایران ۲۰۳۵ بازمی‌گردد. آنچه این مستند ارائه می‌کند، بیش از آنکه بتوان آن را یک تصویر جامع یا یک راهبرد نهایی برای ایران ۲۰۳۵ دانست، به نظرم باید به عنوان یک پیشنهاد نخبگانی برای اولویت‌های پیش‌روی ایران خوانده شود. خود گزارش نیز توضیح می‌دهد که خروجی آن حاصل

یک هم‌اندیشی غیرحضوری با مشارکت ۱۴۰ صاحب‌نظر در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاست داخلی، روابط بین‌الملل و فناوری است.

این تفاوت از نظر من مهم است. ایران ۲۰۳۵ اگر قرار باشد به معنای یک تصویر یا راهبرد ملی از آینده ایران تلقی شود، نیازمند لایه‌های دیگری نیز هست؛ از جمله یک روایت مشترک از توسعه، یک تصویر مطلوب از آینده، نسبت میان ابعاد اقتصادی، اجتماعی، نهادی و سرزمینی توسعه و سپس تبدیل این تصویر به مجموعه‌ای از انتخاب‌های راهبردی.

در واقع، شاید حتی پیش از آنکه به پرسش اولویت‌های ایران چیست؟ پاسخ دهیم، لازم باشد به یک پرسش بنیادی‌تر پاسخ دهیم:

منظور ما از توسعه ایران چیست و ایران مطلوبی که می‌خواهیم در افق ۲۰۳۵ ببینیم، چه ویژگی‌هایی دارد؟

به نظرم یکی از مهم‌ترین یافته‌های خود گزارش نیز همین نکته را تقویت می‌کند. گزارش صراحتاً به نبود اجماع میان نخبگان اشاره می‌کند و این مسئله را یکی از موانع تبدیل ایده‌ها و دیدگاه‌های پراکنده به راهبردی منسجم می‌داند. از این منظر، شاید مسئله فقط نبود اجماع بر سر اولویت‌ها نباشد؛ بلکه لایه عمیق‌تر، نبود یک روایت مشترک از توسعه و آینده ایران باشد.

اگر ندانیم به چه نوع ایرانی می‌خواهیم برسیم، اولویت‌گذاری ناگزیر به انتخاب میان مجموعه‌ای از گزینه‌های منفرد تقلیل پیدا می‌کند. در حالی که یک چشم‌انداز مشترک می‌تواند معیار انتخاب را روشن کند. آن‌گاه می‌توان پرسید کدام گزینه ما را به آن تصویر آینده نزدیک‌تر می‌کند، کدام گزینه نقش پیشران دارد و کدام گزینه با وجود اهمیت، باید در مرتبه دوم قرار گیرد.

این نکته مرا به پرسش دوم درباره روش‌شناسی گزارش می‌رساند: فهرست گزینه‌هایی که در برابر خبرگان قرار گرفته، چگونه شکل گرفته است؟

گزارش به‌خوبی توضیح می‌دهد که پس از تعیین گزینه‌ها، چگونه برای جلوگیری از رقیق‌شدن اولویت‌ها از خبرگان خواسته شده تعداد محدودی از آن‌ها را بر اساس منفعت و فوریت انتخاب کنند. اما در متن، دست‌کم برای من، فرآیند تولید و پالایش خودِ فهرست اولیه گزینه‌ها به اندازه کافی روشن نیست.

این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که کیفیت یک اولویت‌بندی تنها به کیفیت رأی‌دهی یا رتبه‌بندی وابسته نیست؛ بلکه تا حد زیادی به کیفیت فضای انتخاب نیز وابسته است. اگر گزینه‌ای اساساً وارد فهرست نشده باشد، طبیعتاً امکان تبدیل‌شدن به اولویت را هم نخواهد داشت.

از همین رو، شاید در ادامه این مسیر مفید باشد فرآیند تولید گزینه‌ها نیز به اندازه فرآیند اولویت‌بندی آن‌ها شفاف شود: اینکه این گزینه‌ها از چه منابعی استخراج شده‌اند، چه نسبتی با اسناد بالادستی و مطالعات آینده‌پژوهانه داشته‌اند، چه معیارهایی برای ورود و حذف گزینه‌ها استفاده شده و آیا پیش از ارائه به خبرگان، فرآیندی برای آزمون جامعیت و انسجام آن‌ها وجود داشته است. خود گزارش نیز در بخش پایانی پیشنهاد می‌کند در دوره‌های بعد دامنه گزینه‌ها گسترش یابد، حوزه‌هایی مانند فرهنگ اضافه شود و روش‌هایی مانند دلفی برای اجماع‌سازی بیشتر به کار گرفته شود.

با وجود این ملاحظات، به نظرم یکی از ارزشمندترین بخش‌های گزارش زمانی شکل می‌گیرد که نتایج از سطح فهرست اولویت‌ها فاصله می‌گیرند و به گذارهای راهبردی تبدیل می‌شوند؛ برای مثال از اتکا به منابع طبیعی به اهرم‌سازی موقعیت جغرافیایی، از اقتصاد منزوی به اقتصاد شبکه‌ای، از دولت مبهم به دولت باز و از توسعه خشکی‌محور به توسعه چندقطبی دریامحور.

برای من این نقطه جایی است که می‌توان مرحله بعدی کار را آغاز کرد: معماری تحقق.

تجربه کار روی پروژه‌های توسعه‌ای بارها به من نشان داده است که مسئله اصلی لزوماً کمبود ایده یا حتی کمبود برنامه نیست. در بسیاری از موارد، اسناد، طرح‌ها، پروژه‌ها و اولویت‌ها وجود دارند؛ اما مسئله زمانی آغاز می‌شود که باید مشخص شود چه نهادی مالک یک اولویت است، چه دستگاه‌هایی باید با یکدیگر هماهنگ شوند، منابع چگونه تخصیص یابند، تضاد منافع چگونه مدیریت شود و چه کسی در برابر نتیجه پاسخگو باشد.

برای مثال، تبدیل ایران به هاب لجستیکی یک جهت‌گیری راهبردی مهم است، اما برای آنکه از سطح انتخاب به سطح تحقق برسد، باید به مجموعه‌ای از مأموریت‌ها، برنامه‌ها، پروژه‌های پیشران، نهادهای مسئول، سازوکارهای هماهنگی، منابع مالی و شاخص‌های نتیجه ترجمه شود.

به همین دلیل، شاید مرحله بعدی این مسیر بتواند از اولویت‌های ایران ۲۰۳۵ به سمت معماری تحقق ایران ۲۰۳۵ حرکت کند؛ معماری‌ای که این زنجیره را روشن کند:

روایت مشترک از توسعه » تصویر مطلوب آینده » گزینه‌های راهبردی » اولویت‌ها » مأموریت‌ها » برنامه‌ها و پروژه‌ها » نهادهای مسئول » منابع » شاخص‌های نتیجه.

در نهایت، ارزش اصلی این گزارش برای من نه در ارائه یک پاسخ نهایی به آینده ایران، بلکه در بازکردن یک گفت‌وگوی ضروری است؛ گفت‌وگویی درباره اینکه از میان فرصت‌ها و مسائل متعدد ایران، چه چیزهایی واقعاً باید در مرکز توجه قرار گیرند.

شاید گام بعدی این گفت‌وگو این باشد که قبل از آنکه صرفاً درباره چه چیزی اولویت دارد به اجماع برسیم، بر سر یک سؤال بنیادی‌تر گفت‌وگو کنیم:

ایران توسعه‌یافته‌ای که می‌خواهیم در سال ۲۰۳۵ ببینیم، دقیقاً چه شکلی است؟

اگر بتوانیم بر سر این تصویر و روایت مشترک به توافق نسبی برسیم، انتخاب گزینه‌ها، اولویت‌گذاری میان آن‌ها و در نهایت ساختن معماری تحقق، بسیار منسجم‌تر و معنادارتر خواهد شد. و به نظرم همین که طرح ایران ۲۰۳۵ زمینه شکل‌گیری چنین پرسش‌هایی را فراهم کرده، خود یکی از ارزش‌های مهم این کار است.

دکتر امیر ذاکری
عضو هیأت علمی دانشگاه علم و صنعت ایران و مدیر اندیشکده توسعه صادرات



در مجموع تلاش دلسوزانه پژوهشگر محترم که با دغدغه توسعه و پیشرفت کشور و در پی تلاش برای بسترسازی انتخاب‌های آگاهانه و توافق‌های قدرت‌ساز صورت گرفته است، شایسته تقدیر است.

آنچه مایلم به طور خاص و اجمالاً به آن بپردازم، محور روابط بین‌الملل است. در این پژوهش حل و فصل رابطه با آمریکا و روابط متوازن با بلوک‌های قدرت دو اولویت اول (از حیث فوریت و منفعت) طبق نظر خبرگان شناسایی شده است. طبیعتاً این نتیجه مانند هر پژوهش دیگری متکی به داده‌ها (خبرگان) و روش تحلیل است.

این رویکرد همسو با رویکردهای غالب در اقتصاد است که ثبات اقتصادی را مرهون حضور ایران به عنوان عضوی نرمال در جامعه جهانی و در نظم بین‌المللی موجود می‌داند. این دیدگاه را نمی‌توان دست کم گرفت، زیرا غالب معادلات حاکم در نهادهای بین‌المللی، تعاملات دوجانبه کشورها و قواعد تجارت جهانی بر پایه نظم موجود بنا شده است.

در عین حال مبرهن است که در یک دهه اخیر شوک‌های برهم زننده نظم فعلی آشکار شده است، البته طبیعی است که از زمان پیدایش علائم تغییر نظم تا زمان جایگزین شدن قواعد جدید،

دوره‌هایی طولانی و بسیار پرعدم‌قطعیت است. سرمایه‌گذاری در این دوره‌ها پرریسک است، ولی برای بازیگرانی که در نظم قبلی به دلایل مختلف جای خود را پیدا نکرده‌اند، توجیه‌پذیر است در صورت داشتن آمادگی‌های لازم.

سوال مهمی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا ایران برای جایابی خود در نظم غرب‌محور (به رهبری آمریکا) تلاش لازم و یا اساساً اراده مناسب را صورت داده است یا نه؟ اگر پذیرفتیم اراده و تلاش لازم تعلق گرفته (ولو نسبی) ولی موفقیت مورد انتظار حاصل نشده است، باید هوشمندانه ببینیم ریشه آن کجاست است و علاج تداوم مسیر قبلی است یا تغییر ریل به سبب ناسازگاری ماهیتی کشور با نظم حاکم؟

ایران در چند قرن اخیر همواره محل نزاع قدرت‌های جهانی بوده است، در دوره‌ای به سبب قرار داشتن در نقطه اتصال (خشکی) شرق و غرب و در دوره دیگری که با فعال شدن کریدورهای اقیانوسی، اهمیت اتصالات خشکی کمتر شده بود، کشف معادن غنی نفت و گاز دوباره جذابیت و طمع قدرت‌ها را برافروخت. اگر از اشغال ایران در جنگ جهانی اول و دوم بگذاریم، در دوره بعد از انقلاب اسلامی، ایران به صورت توامان مسیر تعامل با نظامات حاکم و حفظ مؤلفه‌های قدرت درونی خود (در مقابل هضم در نظامات جهانی) را پیگیری کرده است. مثال اوج تعامل با نظامات حاکم را می‌توان در طرح شعار گفتگوی تمدن‌ها در تریبون سازمان ملل یا توافق برجام با قدرت‌های جهانی دانست؛ و مثال حفظ مؤلفه‌های قدرت و هویت داخلی را در حفظ گفتمان مقاومت در برابر آمریکا و مقابله با تهاجم فرهنگی. علیرغم اینکه دو جریان مختلف حدّی دوست دارند این طور جلوه دهند که جمهوری اسلامی، به کل به مقابله با دنیا مشغول بوده و هیچ تعامل مؤثر و پایداری صورت نداده است؛ و یا جریان دیگر بگوید، به کل منفعل عمل نموده و در هر توافقی تن به سازش داده است، رویکرد جمهوری اسلامی را می‌توان یک رویکرد عمل‌گرایانه دانست که از هر دو ابزار تعامل و مقاومت استفاده نموده است. بی آنکه بخواهیم مدعی شویم همواره در قریب نیم قرن گذشته به طور بهینه و مکمل از این دو نیرو استفاده شده است، اما سرجمع به صورت توامان فعال بوده‌اند و منافع و آثاری از خود نشان دادند.

دو واقعیت مهم که اتفاقاً به هم نیز مرتبط است در برابر چشمان ماست تا ببینیم آیا دو اولویت حوزه روابط بین‌الملل گزارش ایران ۲۰۳۵، فهم مناسبی از اولویت‌های اکنون کشور است یا نه.

واقعیت اول این است که ایران در سال ۱۴۰۴ در میانه گفتگو با آمریکا دوبار مورد حمله نظامی شدید و کشتار رهبران و فرماندهان نظامی و مردم و تخریب زیرساخت‌ها قرار گرفت که به طور آشکار و بر اساس گفته‌های طراحان جنگ، درصدد تغییر نظام حاکم و تصاحب منابع و بلکه تجزیه و به اشغال کشاندن کشور بود. این واقعیت حتماً یک تحول پارادایمی در نوع تعامل با قدرت‌های غربی باید باشد و آشکارا نشان می‌دهد آمریکا به هیچ وجه درصدد حل مشکل با ایران نیست، بلکه درصدد تسلیم یا در صورت لزوم نابودی ایران است.

آیا نگاه فوق به معنای ورود در یک جنگ بی‌پایان با ابرقدرت حاکم بر دنیا و در نتیجه فرصت‌سوزی برای توسعه کشور است؟ خیر؛ زیرا اگر تقدم امنیت بر توسعه را بپذیریم و مهم‌تر اینکه امنیت را حداقل در شرایط حاضر دنیا (که همه تعهدات جهانی ذیل سیاست‌های داخلی کشورهای بزرگ و نه فرای آن قرار دارد) کالایی قابل خریداری از خارج نپنداریم، جمهوری اسلامی در حال سرمایه‌گذاری روی امنیت بین‌المللی خود در نظم جدید جهانی است که چندقطبی است و قطب‌های مختلف قدرت (اعم از قدرت اقتصادی یا نظامی یا ...) نوعی تعامل همراه با جنگ سرد با هم دارند.

گفتگو،
پلی است که شکاف های فهم را پر می کند؛
جایی که دو صدا به هم می رسند،
درکی والاتر از آنچه هر یک به تنهایی می دانستند،
زاده می شود.